

چهار وادی

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



چهار وادی - آثار قلم اعلیٰ، جلد ۲، ۱۵۹ بدیع، صفحه ۲۹۸

﴿هو العزیز المحبوب﴾

ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد

نمیدانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهمرسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهو آمدم

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری

و یا بیک تیر از کارزار بر گشتی مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ و دیگر میفرماید ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است

من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

اگر چه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست و لکن محبت بدیع ذکر و قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل

نام تو میرفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل

فی حکمة الالهیة و تنبیه الربانیة

من سر هر ماه سه روز ای صنم بی گمان باید که دیوانه شوم

هان که امروز اول سه روزه است روز فیروز است نه فیروزه است



ORIGINAL



AUDIO

شنیدم برای تبحیث و تدریس بتبریز و تفلیس حرکت فرموده اید و یا برای عروج معارج بسندج تشریف برده اید ای سید من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند مختصری ذکر میشود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت است و چه مرتبت

﴿وادی اول﴾

اول اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق بنفس است و لکن نفس الله القائمة فيه بالسَّن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگر چه در اول این رتبه محلّ جدال است و لیکن آخر آن جلوس برعرش جلال چنانچه میفرماید

ای خلیل وقت و ابراهیم هس این چهار اطیار رهزن را بکش

تا بعد از ممت سر حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که میفرماید ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ این مقام را اشارات بسیار است و دلالات بیشمار اینست که میفرماید ﴿سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ پس معلوم میشود که کتاب نفس را باید مطالعه نمود نه رسالهء نحو را چنانچه میفرماید ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ وَكَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ حَسِيبًا﴾

حکایت آورده اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز گشتند تا رسیدند بشاطی بجر العظمة . عارف بی تأمل توسّل فرموده و برآب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی گفت ای برادر چکنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بود گفت آنچه از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده ای بریز و از آب بگذر

محو میباید نه نحو اینجا بدان گر تو محوی بیخطر بر آب ران

و دیگر میفرماید ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

﴿وادی دوم﴾

و اگر سالکان از ساکنان حجرهء محمودند این مقام راجع بعقل میشود که او را پیغمبر مینامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلّ ربّانی مقصود است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان بسلطنت اوست نه هر عقل ناقص بیعنی چنانچه حکیم سنائی میگوید

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرخی شکار

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند گوش گیرش در دیرستان الرحمن در آر

و در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بیشمار گاهی سالک را متصاعد مینماید و گاهی متنازل این است که میفرماید (مرّة تجذبی الی عرش العماء و مرّة تهلکنی بنار الاعماء) چنانچه سرّ مکنونه از آیهء مبارکهء کهف در این مقام معلوم میشود که میفرماید ﴿ وَ تَرَى السَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي جَفْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضَلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴾ اگر کسی اشارات همین یک آیه را مطلع شود او را کافی است این است که در وصف این رجال میفرماید ﴿ رَجَالٌ لَا تُلِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾ این مقام میزان است و پایان امتحان و در این رتبه هم استفاده ضرور ندارد و در تعلیم سالکین این لجه میفرماید ﴿ اتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ ﴾ و همچنین میفرماید (العلم نوري يقذفه الله على قلب من يشاء) پس باید محلّ را آماده نمود و مستعدّ نزول عنایت شد تا که ساقی کفایت خمر مکرمت از زجاجه رحمت بنوشاند الا انّ بذلك فليتنافس المتنافسون و حينئذ اقول ﴿ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾

﴿وادی سوم﴾

و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد این مقام را شرح نتوانم و وصف ندانم

با دو عالم عشق را بیگانگی و ندر او هفتاد و دو دیوانگی

مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع

این رتبه صرف محبت میطلبد و زلال مودت میجوید و در وصف این اصحاب میفرماید الذین ﴿ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴾ این مقام نه سلطنت عقل را کفایت مینماید و نه حکومت نفس را چنانچه نبی از انبیاء الله عرض نمود (الهی کیف الوصول الیک قال الق نفسک ثمّ تعال) ایشان قومی هستند که صفّ نعال را با صدر جلال یک دانند و ایوان جمال را با میدان جدال در سبیل محبوب یک شمرند و معتکفین این بیت مطلب ندانند و مرکب برانند جز نفس دوست از دوست هیچ نبینند کلّ الفاظ را مهمل دانند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر از پا نشناسند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سرّ ایاب خوانند اینست که میگویند

وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانهء نهار بر گرفت

عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد جور در امید بیچار بر گرفت

در این مقام تعلیم و تعلّم البتّه عاطل ماند و باطل گردد

عاشقان را شد مدرّس حسن دوست دفتر درس و سبقشان روی اوست

درسشان آشوب و شور و ولوله نی زیادات است و باب سلسله

سلسله این قوم جعد مشکبار مسأله دور است اما دور یار

فی المناجات لله تبارک و تعالی

ای خدا ای لطف تو حاجت روا با تو یاد هیچکس نبود روا

ذره علی که در جان من است و رهانش از هوا و خاک پست

قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش

إذا قول لا حول ولا قوة الا بالله المهيمن القيوم

﴿وادی چهارم﴾

و اگر عارفان از واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فؤاد است و سرّ رشاد این محلّ رمز یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است که اگر کلّ من فی السموات و الارض الی یوم ینفخ فی الصور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرماید البتّه از عهده حرفی بر نیابند و احصا نتوانند زیرا که این مقام قدر است و سرّ مقدر اینست که سؤال نمودند از این مسأله فرمودند (بحر ذخار لا تلجه ابد) باز سؤال فرمودند فرمودند (لیل و امس لا تسلكه) و هر کس ادراک این رتبه نمود البتّه ستر نماید و اگر رشی اظهار دارد و یا ابراز نماید البتّه سر او بر دار مرتفع خواهد شد . با وجود این قسم بخدا که اگر طالب مشهود می گشت مذکور می آمد زیرا که میفرماید (الحبّ شرف لم یکن فی قلب الخائف الراهب) (و ان السالک الی الله فی منهج البیضاء و الرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عمّا فی ایدی الناس) و من لم یخف الله اخافه الله من کلّ شیء و من خاف الله یخاف منه کلّ شیء

پارسی گو گر چه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است

چه ملیح است این فرد در این مقام

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها و ر تیر بلا آید اینک هدفش جانها

و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البتّه قاتل خود را از مال خود قسمت میدادم و ارث می بخشیدم و منتش می بردم و دستش بر چشم می مالیدم و لیکن چکنم نه مال دارم نه سلطان قضا چنین امضا فرموده حیثند اجد رائحة المسک من قصص الهاء عن یوسف البهاء کاتی وجدتها قریبا ان انتم تجدونها بعیدا

بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد

از برای حقّ صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها

تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

این محلّ صحو بحت و محو بات است محبت را در این رتبه راهی نیست و مودّت را مقامی نه چنانچه میفرماید (المحبّة حجاب بین المحبّ و المحبوب) محبت در این مقام قص و حجاب میشود و آنچه غیر از او است غطا میگردد این است که حکیم سنائی میگوید

سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو با چنان گل رخ نخسبد هیچ تن با پیرهن

زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت مینماید و ربوبیت میفرماید و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم میرانند و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا میفرمایند و شاربان این کأس در قباب عزّت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس الذین ﴿ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا ﴾ در این رتبه سموات علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان اضداد اگر چه در هر آن در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست این است که در این مقام میفرماید (لا یشغله شأن عن شأن) و در مقام دیگر (کلّ یوم هو فی شأن) ذلک من طعام الذی لم یتسنه طعمه و لن یتغیر لونه اگر قدری میل فرمائی البته این آیه را تلاوت مینمائی ﴿ وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴾ ﴿ وَكَذَلِكَ نُزِيَ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴾ اذا فادخل يدك في جيبيک ثم اخرجها بالقوة لتشدها نورا للعالمین چه لطیف است این ماء عذب از يد ساقی محبور و چه رقیق است این نحر طهور از دست طلعت خمور و چه نیکوست این طعام سرور از کووس کافور هنیئاً لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست

زیرا که سرّ این بیان در کائز عصمت مکنون است و در خزائن قدرت مخزون منزّه از جواهر بیان است و مقدّس از لطائف تبیان حیرت در این مقام بسیار محبوب است و فقر بحت بسیار مطلوب اینست که میفرماید (الفقر نفی) و دیگر ذکر شده

لله تحت قباب العزّ طائفة اخفاهم فی رداء الفقر اجلالا

آنها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند چنانچه در حدیث مشهور مذکور است اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار و لکن بدو حدیث اکتفا میرود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین اول اینست که میفرماید (عبدی اطعنی حتّی اجعلک مثلی انا اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون) و ثانی این است که میفرماید (یا ابن آدم لا تأنس باحد ما وجدتنی و متی اردتنی وجدتنی باراً قریباً) آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منیعه راجع است بحرف واحد و نقطه واحد ذلک من سنّة الله و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لا تحویلا مدتی است که این نوشته را بیاد شما شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت و لیکن توقیع تازه رفع نمود و سبب شد که رقعته را ارسال نمایم ذکر حبّ بنده در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و در خدمت جناب شیخ محمد سلّمه الله تعالی باین دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند

من کوی تو جویم که به از عرش برین است من روی تو بینم که به از باغ جنان است
اذا عرضت امانة العشق على القلم ابى ان يحملها فصار منصعقا فلما افاق قال سبحانك انى تبت اليك و انا اول المستغفرين
والحمد لله رب العالمين

شرح این هجران و این سوز جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
فتنه و آشوب و خون ریزی مجو بیش ازین از شمس تبریزی مگو
و السلام علیکم و علی من طاف حولکم و فاز بلقائکم . آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی
مرگب میشود اگر چه سعدی در این مقام فردی ذکر نموده
من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحتم می دهد از بسکه سخن شیرین است

دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس مینماید که بس است لهذا میگویم سبحان ربی و رب العزة عما یصفون